

پژوهش‌های فلسفی
نشریه دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۵۳، بهار و تابستان ۸۹
شماره مسلسل ۲۱۶

بررسی رابطه وظیفه‌گرایی با نتیجه‌گرایی*

دکتر محمدجواد موحدی**

چکیده

نظریات وظیفه‌گرایانه در تقابل با نظریات نتیجه‌گرایانه بهتر فهمیده می‌شوند و در فلسفه اخلاق، عموماً در اشاره به انگاره‌های اخلاقی غیر نتیجه‌گرایانه به کار می‌روند. یکی از مهمترین دلالت‌های وظیفه‌گرایی این است که رفتار شخص می‌تواند نادرست باشد، حتی اگر نتایج آن بهترین نتایج ممکن باشد. نتیجه‌گرایی به آن دسته از نظریات اخلاقی اطلاق می‌شود که بنابر آنها، نتایج اعمال مبنای هر حکم اخلاقی معتبر درباره آنهاست. پس، بر اساس نتیجه‌گرایی، عمل اخلاقاً درست عملی است که به بهترین نتایج منتهی می‌شود. در تقابل با نتیجه‌گرایی، وظیفه‌گرایی بر اینکه مردم چگونه مقاصد خود را عملی کنند، تأکید می‌ورزد و آن را از چرایی انجام عمل مهمتر می‌داند. بر اساس نظریات وظیفه‌گرایانه، ما وظیفه داریم که بعضی از اعمال را انجام دهیم و از انجام دادن بعضی از اعمال خودداری کنیم؛ این وظیفه، از ماهیت خود عمل ناشی می‌شود و نه از نتایجی که با انجام گرفتن عمل حاصل می‌شوند. در این مقاله، علاوه بر شرح و تحلیل نظریات نتیجه‌گرایانه و همچنین نظریات وظیفه‌گرایانه، به بررسی رابطه این دو دسته از نظریات اخلاقی می‌پردازیم. فلسفه اخلاق جدید، علاقه بیشتری به این مسئله که چگونه مؤلفه‌های وظیفه‌گرایانه می‌توانند با نتیجه‌گرایی ترکیب شوند، نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: وظیفه‌گرایی، نتیجه‌گرایی، وظیفه، الزام، درست، خوب.

*- تاریخ وصول: ۸۸/۶/۱۶ تأیید نهایی: ۸۹/۲/۱۱
**- دانشجوی دکتری فلسفه در دانشگاه اصفهان

مقدمه

نتیجه‌گرایی و وظیفه‌گرایی دو نظریه حائز اهمیت در اخلاق هنجاری هستند. نتیجه‌گرایی به آن دسته از نظریاتی اطلاق می‌گردد که مطابق آنها اعمال درست، اعمالی هستند که منجر به افزایش نتایج خوب می‌شوند. در وظیفه‌گرایی، درستی اعمال، قطع نظر از نتایج و پیامدهای احتمالی آنها سنجیده می‌شود. برای مثال، اگر نتیجه‌گرا، فرد بی‌گناهی را صرفاً به دلیل ایجاد نتایج خوب قربانی کند، وظیفه‌گرا چنین عملی را منع می‌کند و آن را رعایت نکردن حقوق اشخاص قلمداد می‌کند و یا حتی تخطی از بسیاری از دیگر مؤلفه‌های اخلاقی. هر کدام از این دو نظریه معایب و مزایایی دارند که شاید بتوان با ترکیب این دو نظریه به شکل مناسب از معایب آنها کم کرد.

سخن گفتن از تعارض مابین این دو دسته از نظریات، همان‌طور که گذشت، چندان مشکل نیست؛ اما بررسی اینکه آیا می‌توان قائل به آن شد که این دو دسته از نظریات، حتی به طور ضمنی، یکدیگر را می‌پذیرند، کاری سخت و دشوار است که در این مقاله امیدواریم از عهده آن در حد توان برآییم. مسئله تعارض این دو شاخه اخلاق هنجاری از آغاز فلسفه اخلاق تا کنون مطرح بوده است و نظریه‌پردازان بسیاری جذب این دو دسته از نظریات شده‌اند؛ اما خود این تعارض از سوی دیگر سبب شد تا اخلاق‌دانان معاصر نظیر هر، اسکنلان، نازیک و ... در فکر تلفیق و ترکیب این دو دسته از نظریات باشند. اگرچه سابقه نتیجه‌گرایی نسبت به وظیفه‌گرایی در فلسفه اخلاق بیشتر است و بر آن تقدم دارد، اما به دیده نظریه‌پردازان معاصر که مدعی حل تعارض این دو دسته از نظریات هستند و حتی کسی همچون فرانکنا که می‌کوشد تا آنها را در یک نظریه واحد با هم جمع کند، این دو نظریه پا به پای هم در طول تاریخ فلسفه اخلاق گام برداشته‌اند و تعارض مابین آنها را می‌توان صرفاً ظاهری و صوری دانست. پس ضروری خواهد بود تا نخست به بررسی و تحلیل این دو دسته از نظریات با توجه به نظریات جدیدی که در این دو حوزه ارائه شده است، بپردازیم و اختلاف و تعارض آنها را در نقاط کلیدی نشان دهیم و سپس به صورت استدلالی و با ذکر شواهدی از گفته‌های اخلاق‌دانان معاصر، به بررسی حل تعارض این دو دسته از نظریات و ذکر نقاط همپوشان آنها، گفته‌ی خود را ختم کنیم.

شرح نتیجه‌گرایی

در سال ۱۹۵۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «فلسفه اخلاق جدید»، نخستین بار آنسکیم^۱، واژه "Consequentialism" را که به معنی «نتیجه‌گرایی» است را در اشاره به نظریاتی که به نتایج و پیامدهای اعمال اشخاص نظر دارند، به کار برد. این نظریه به شکلی که آنسکیم آن را معرفی کرد، کاملاً با نظریه اخلاقی سودگرایی پیوند خورد؛ به همین دلیل، اکثر اوقات این دو نظریه با هم تلفیق می‌شوند و به جای هم به کار می‌روند. اما نباید از نظر دور داشت که سودگرایی، گونه‌ای خاص از نظریات نتیجه‌گرایی است و زیر مجموعه آن قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گرایی با این عقیده آغاز می‌شود که ارزش‌هایی وجود دارند که مقدم بر اخلاق هستند؛ حتی اگر هیچ درستی و نادرستی اخلاقی وجود نداشته باشد، همواره بعضی چیزها خوب و بعضی چیزها بد خواهند بود (Darwall, 2003B, 1). بنابراین در نظریات نتیجه‌گرایی، کیفیت یا ارزش اخلاقی اعمال، اشخاص و منش‌ها، وابسته به ارزش غیراخلاقی نسبی آن چیزی است که به وجود می‌آورند و یا به دنبال ایجادش هستند (فرانکنا، ۱۳۷۶، ۴۵).

همه نظریات نتیجه‌گرایی بر سر این اصل توافق دارند که درستی و نادرستی اخلاقی اعمال بوسیله ارزش غیراخلاقی نتایج آنهاست که تعیین می‌گردد. نتیجه‌گرا، چیز درست، الزامی و اخلاقاً خوب را بر چیزی بنا می‌نهد که از نظر غیراخلاقی خوب است؛ پس برای تعیین خوبی یک عمل (ارزش اخلاقی آن) باید بدانیم چه نتیجه‌ای در پی دارد و آیا نتیجه آن نیز خیر (ارزش غیراخلاقی) است.

نتیجه‌گرا به این دلیل ارزش اخلاقی چیزی را بر ارزش غیراخلاقی نتایج آن چیز بنا می‌نهد که از «دور» می‌گریزد. زیرا ابتدای کیفیت یا ارزش اخلاقی چیزی بر ارزش اخلاقی نتیجه‌اش دور است؛ در نتیجه در نظریات نتیجه‌انگاران، ارزش اخلاقی چیزی، مبتنی بر چیزی است که از لحاظ غیراخلاقی (Non-Ethical) خوب است (فرانکنا، ۱۳۷۶، ۴۵). به عبارت دیگر، نظریه الزام اخلاقی و ارزش اخلاقی را مبتنی بر نظریه ارزش غیراخلاقی می‌کنند.

نظریات نتیجه‌گرایی، معمولاً در تقابل با نظریات وظیفه‌گرایی، که بنابر آنها، درستی و نادرستی یک عمل از ماهیت خود عمل سرچشمه می‌گیرد، و اخلاق فضیلت، که بنابر

آن، تکیه و تمرکز بر شخصیت و کردار خود فاعل است، تا ماهیت یا نتایج خود عمل، بهتر فهمیده می‌شوند.

نتیجه‌گرایی وصف آن دسته از نظریات اخلاقی است که بنابر آنها، نتایج هر عمل تعیین‌کننده درستی و اعتبار هر حکم اخلاقی درباره آن عمل است. با این حساب، عملی اخلاقاً درست است که نتایج خوب به بار آورد؛ از اینرو در نتیجه‌گرایی، توجه به نتیجه و پیامد عمل بر خود عمل رجحان دارد و در هر عمل، یک ویژگی مصحح اساسی و نهایی در کار است: ارزش غیراخلاقی نسبی پیامد آن (همان، ۴۶).

در اینجا، بهتر است که در توصیف و بررسی نظریه نتیجه‌گرایی، از تفاسیر خود نتیجه‌گرایان معاصر بهره ببریم.

الف- فیلیپ پتیت^۲: او معتقد است که به طور کلی نظریات اخلاقی، نظریاتی هستند راجع به آنچه افراد (فاعلان) چه به طور فردی و چه به طور جمعی باید انجام دهند و هر کدام حداقل شامل دو جزء متفاوت می‌باشند: جزء نخست، نگرشی است درباره چیزهای خوب یا ارزشمند که افراد باید خواهان آن باشند که اعمالشان مطابق آنها باشد و یا در جهان به طور کلی تحقق یابند. این جزء در یک نظریه اخلاقی، اکثر اوقات به نظریه ارزش (Theory of Value) یا نظریه خوبی (Theory of the Good) تعبیر می‌شود؛ جزء دوم، درباره ویژگی‌های ارزشمند نیست، بلکه نگرشی است درباره آنچه فاعلان، چه به طور فردی و چه به طور جمعی، باید از طریق پاسخ‌گویی یا واکنش به ویژگی‌های ارزشمند، انجام دهند. جزء دوم را در نظریات اخلاقی به نظریه صواب (درست) (Theory of the Right) تعبیر می‌کنند (See: Darwall, 2003B, 95).

به نظر پتیت، نظریات نتیجه‌گرایانه بیشتر با نظریه درست هم سیاق هستند و با هیچ نظریه خاصی راجع به ارزش یا خیر ارتباط ندارند.

به نظر او، نتیجه‌گرایی، نگرشی است که بنابر آن فاعل موظف است همه ارزش‌هایی را که چه به طور فردی و چه به طور جمعی می‌پذیرد، به نحو مناسبی ارتقا ببخشد. از سوی دیگر، مخالفان نتیجه‌گرایی معتقدند که حداقل بعضی از ارزش‌ها هستند که گرامی داشته می‌شوند و مهم نیست که ارتقا یابند یا نه (Ibid, 97). یعنی احترام به بعضی از ارزش‌ها مستلزم ارتقا دادن (افزایش دادن) آنها نیست.

نتیجه‌گرایان، رابطه بین ارزش‌ها و فاعلان را، یک رابطه ابزاری (Instrumental) می‌دانند: فاعلان ملزم به انجام اعمالی هستند که ویژگی ارتقادهندگی ارزش اختصاص یافته را داشته باشند، حتی اعمالی را که به طور شهودی تصور می‌کنند که انجام آنها باعث احترام به ارزش‌ها می‌باشد (Ibid).

اما مخالفان نتیجه‌گرایی، رابطه بین ارزش‌ها و فاعلان را، رابطه‌ای غیرابزاری (Non-Instrumental) می‌دانند: برای فاعل‌ها الزامی، یا حداقل، مجاز است که آن اعمالی را انجام دهند که صرفاً حاکی از ارزش اختصاص یافته باشند؛ حتی اگر انجام دادن آنها سبب تحقق ناچیزی از ارزش باشد (Ibid).

اینگونه تمایز فائل شدن میان نتیجه‌گرایی و غیرنتیجه‌گرایی، یعنی صرفاً با رجوع به فاعل‌ها و ارزش‌ها، کاملاً غیرمعمول است. زیرا آنچه سبب تمایز نظریات غیرنتیجه‌گرایانه از نظریه نتیجه‌گرایی می‌شود، این است که نتیجه‌گرایی صرفاً به نتایج و پیامدهای اعمال نظر دارد.

ب- درک پارفیت^۳: او از مدافعان نتیجه‌گرایی است و معتقد است که ادعاهایش، انواع متفاوت و مختلف نتیجه‌گرایی را دربرمی‌گیرند.

او ادعاهای خود را "C.C's Central Claim" می‌نامد. بدین معنی که هر کدام از "C"ها، گزاره‌ای را تشکیل می‌دهند که با اطلاق آنها به هر چیزی، می‌توان آن چیزها را تحت نظریه نتیجه‌گرایی در آورد.

او گزاره اول خود را اینگونه بیان می‌کند:

C₁: تنها یک هدف اخلاقی وجود دارد: نتایج باید تا آنجا که ممکن است، خوب باشند (Ibid, 132). گزاره "C₁" می‌تواند به هر چیزی اطلاق شود، اما زمانی که به اعمال اطلاق شود، دو گزاره دیگر ایجاد می‌شوند:

C₂: عملی که هر کدام از ما، موظف به انجام آن هستیم، عملی است که بهترین نتایج را به بار خواهد آورد.

C₃: اگر کسی عملی را که معتقد است یا می‌داند که نتایج بدی به دنبال دارد، انجام دهد، در حقیقت، مرتکب عملی نادرست شده است (Ibid).

در گزاره دوم و سوم، پارفیت، بین آنچه انجام دادنش، دلیل دارد و آنچه انجام دادن آن برای ما، عقلانی است، یعنی بدان اعتقاد داریم یا باید معتقد باشیم، تمایز فائل می‌شود. اما نکته اینجاست که در حقیقت، تمایز او بین آن چیزی است که به طور عینی

(Objectively) درست و یا نادرست است و آنچه به طور ذهنی (Subjectively) درست و یا نادرست است. برای مثال، اگر پزشکی، بهترین رفتار را با مریض خود داشته باشد، به نحوی که باعث رضایت و خرسندی مریض شود، رفتار او به طور عینی درست است، و اگر طبق شواهد پزشکی برای مریض، دارو تجویز کند تا به او در فرایند بهبودش کمک کند، در واقع، عملی عقلانی را انجام داده و رفتار او به طور ذهنی درست است. اما ممکن است عملی به طور عینی درست باشد، ولی به طور ذهنی نادرست؛ برای مثال، پزشک باید به خاطر انجام عملی که احتمال داشت جان مریض را به مخاطره اندازد، سرزنش شود، اگر چه عمل او در حقیقت باعث نجات جان مریض شد. بنابراین پارفیت، گزاره چهارمی را می‌افزاید که اینگونه موارد را نیز تحت پوشش خود قرار می‌دهد.

C₄: آنچه ما باید به طور ذهنی انجام دهیم، عملی است که نتایج‌اش بیشترین خیر منتظر را دربردارد (Ibid, 133). برای مثال، اگر خیر منتظر عملی ۴۰ باشد و خیر منتظر عمل دیگر ۳۰، طبق این گزاره ما باید عملی را انجام دهیم که خیر بیشتری به دنبال دارد.

در نهایت، پارفیت، معتقد است که نتیجه‌گرایی، نه تنها اعمال و نتایج، بلکه همچنین خواست‌ها، امیال، عقاید، عواطف، رنگ چشمان‌مان، آب‌وهوا و هر چیز دیگری را نیز دربرمی‌گیرد. برای مثال، طبق گزاره C بهترین آب‌وهوای ممکن، آب‌وهوایی است که نتایج بهتری به دنبال دارد.

اما پارفیت برای این که نشان دهد که چگونه نتیجه‌گرایی، خواست‌ها و امیال را دربرمی‌گیرد، از «انگیزه» استفاده می‌کند و بدین ترتیب گزاره‌ای دیگر شکل می‌گیرد: C₅: بهترین انگیزه‌های ممکن، انگیزه‌هایی هستند که در صورت دارا بودن آنها، نتایج بهتری عایدمان خواهد شد و این دلیل خوبی آنهاست (Ibid).

حرف "C" که در واقع، مخفف Consequentialism (نتیجه‌گرایی) است، به قضایای مختلف و گوناگونی اطلاق می‌شود که همگی حاکی از یک قضیه یا گزاره می‌باشند که در نظریه نتیجه‌گرایی کاربرد دارند و از سوی دیگر، نتیجه‌گرایی را یک نظریه کثرت‌گرایانه، معرفی می‌کنند. در اطلاق هر "C" ما می‌خواهیم بدانیم که چه چیزی نتایج بهتر یا بدتر را ایجاد می‌کند.

ساده‌ترین پاسخ را در نظریه سودگرایی می‌یابیم که اگر با گزاره "C" ترکیب شود، گزاره زیر شکل می‌گیرد:

بهترین نتیجه، نتیجه‌ای است که بیشترین مقدار منفعت و سود را،
منه‌های سختی و مشقت، نصیب مردم کند؛ یا بر اساس تفسیر لذت‌گروانه
این ادعا، نتیجه‌ای، بهترین نتیجه است که بیشترین مقدار خوشبختی را
منه‌های بدبختی و رذیلت نصیب مردم کند (Ibid, 134).

شاید ذکر این نکته خالی از فایده نباشد که همانطور که گفتیم، در نتیجه‌گرایی،
درستی و نادرستی یک عمل بر اساس نتایج آن عمل سنجیده می‌شود، نتایجی که
مؤخر از عمل‌اند؛ یعنی پس از انجام یک عمل، بر اساس خوبی یا بدی نتایج آن عمل
است که رأی به درستی و نادرستی آن می‌دهیم. اما قبل از انجام عمل، فاعل تا آنجا که
ممکن است نتایج آن را حدس می‌زند و در صورتی که نتایج به نفع او یا اکثریت باشند
به انجام عمل مبادرت می‌ورزد. اما نتایج حدس‌زده شده، گاهی متفاوت با نتایج واقعی‌ای
است که انجام عمل در پی خواهد داشت و معلوم نیست که کاملاً اینهمان باشند. زیرا
اولاً در حدس زدن نتایج، هنوز عمل انجام نشده و نتایج حدس‌زده شده آن، کاملاً
درست و یقینی نیستند؛ و ثانیاً ممکن است ما در حدس زدن نتایج خود را بفریبیم و
نتیجه را به گونه‌ای که به نفع انجام یا ترک عمل است، حدس بزنیم. بنابراین صرفاً نتایج
واقعی خود عمل، پس از انجام عمل است که می‌توانند تعیین‌کننده درستی آن باشند.

پارفیت، گزاره‌های "C" را که هر کدام، اصلی از نظریه نتیجه‌گرایی او می‌باشند،
فردگرایانه و مرتبط با نتایج واقعی (Actual) می‌داند. به عبارت دیگر، هر کدام از این
گزاره‌ها با تک‌تک اعمال افراد مرتبط می‌باشند که هر فرد باید بر اساس آنها به گونه‌ای
عمل کند که بهترین نتایج را ایجاد نماید و آن چیزی را انجام دهد که دیگران واقعاً
خواهان انجام آن هستند. اما او در مقابل این گزاره‌ها که به تک‌تک اعمال افراد مربوط
هستند، نظریه دیگری را مطرح می‌کند که این خصوصیات فردگرایی را ندارد و مرتبط
با نتایج آرمانی (Ideal) می‌باشد و از آن تحت عنوان «نتیجه‌گرایی جمعی (گروهی)»
(Collective Consequentialism) نام می‌برد (Ibid, 138-9).

مطابق این نظریه (نتیجه‌گرایی جمعی)، هر کدام از ما باید تلاش کنیم تا مجموعه‌ای
از خواست‌ها و امیالی را داشته باشیم، که اگر هر کس چنین مجموعه‌ای را داشته باشد،

همواره نتایج بهتری به بار خواهد آمد و نه مجموعه‌ای دیگری از خواست‌ها و امیال را پس در نتیجه‌گرایی جمعی، مجموعه اعمال افراد (گروه) باید به نحوی باشد که بهترین نتایج را ایجاد نمایند.

نتیجه‌گرایی جمعی (گروهی) با نتیجه‌گرایی فردی درباره اینکه ما چه کاری را باید انجام دهیم (انجام چه عملی درست است)، توافق ندارد. برای مثال، اگر من مردی ثروتمند باشم، بر اساس ایده نتیجه‌گرایی فردی، در صورتی که تمام درآمد را به فقیران ببخشم، مطمئناً نتایج بهتری ایجاد خواهد شد؛ پس نتیجه‌گرا به من توصیه می‌کند که تمام درآمد را به فقیران اختصاص بدهم. اما بر اساس نتیجه‌گرایی جمعی (گروهی)، من باید فقط بخشی از ثروت و درآمد را به فقیران اختصاص بدهم، بخشی که اگر دیگران نیز همین بخش از مال خویش را پرداخت نمایند، نتایج بهتری خواهد داشت (Ibid, 139). به عبارت دیگر، در نتیجه‌گرایی فردی، عمل واحد فرد مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، اما در نتیجه‌گرایی جمعی، مجموعه اعمال افراد سنجیده می‌شوند.

بنابراین مشاهده می‌شود که نتیجه‌گرایی جمعی (گروهی) ضرر و زیان کمتری به ما می‌زند و این در حالی است که نتیجه‌گرا بودن ما حفظ گردیده است.

ج- پیتر ریلتون^۴: او نیز مانند پارفیت از مدافعان نتیجه‌گرایی است و می‌کوشد تا نتیجه‌گرایی را به نحوی در مقابل انتقاد جدید، توجیه نماید.
به نظر او، نتیجه‌گرایی را می‌توان به دو شاخه تقسیم کرد:

۱- نتیجه‌گرایی ذهنی (Subjective Consequentialism). بر اساس این نظریه، هرگاه فرد در انتخاب عمل خود با چندین شق متفاوت مواجه باشد، باید بکوشد که تعیین کند که کدام یک از این اعمال، انجام دادنش باعث ارتقای خیر و خوبی می‌شود و سپس بر اساس آن عمل نماید (Ibid, 174). به عبارت دیگر، فرد باید در ذهن خود (به طور ذهنی) با در نظر گرفتن شقوق مختلف عمل، آنها را سبک و سنگین نماید و هر کدام را که در آن موقعیت سبب ایجاد خیر بیشتری نسبت به اعمال دیگر می‌شود، انجام دهد.

۲- نتیجه‌گرایی عینی (Objective Consequentialism). بر اساس این نظریه، معیار درستی یک عمل یا انجام یک عمل، این است که آیا آن عمل در حقیقت، باعث ارتقای خیر گردیده است یا نه (Ibid).

نتیجه‌گرایی ذهنی، همانند لذت‌گرایی ذهنی (Subjective Hedonism)، همواره پیروی از نوع خاصی از سنجشِ عمل را در حین عمل (آگاهانه عمل کردن) توصیه می‌کند؛ و نتیجه‌گرایی عینی، همانند لذت‌گرایی عینی (Objective Hedonism)، از نتایجی که عملاً ایجاد شده‌اند، بحث می‌کند و سپس با مسئلهٔ سنجش آنها بر حسب جهت‌گیری‌های برخی از نحوه‌های تصمیم‌گیری سروکار دارد که باعث ارتقای نتایج متناسب می‌شوند (Ibid).

در واقع، ریلتون تلاش می‌کند تا توضیح دهد که چگونه فرد در هنگام تصمیم‌گیری برای عمل، و نیز در هنگام انجام دادن عمل به گونه‌ای می‌اندیشد و عمل می‌کند که همواره ایجاد بهترین نتایج را مد نظر دارد.

د- جان راولز^۵ و آمارتیا سن^۶: این دو اندیشمند از جمله کسانی هستند که می‌توان بحث‌های مهمی را در مورد نتیجه‌گرایی در آثارشان یافت. راولز در کتاب نظریه‌ای دربارهٔ عدالت (A Theory of Justice)، فصلی را به «سودگرایی کلاسیک» (Classical Utilitarianism) اختصاص داده و در آن فصل به تفسیر نظریهٔ نتیجه‌گرایی و نقد نظریهٔ سودگرایی پرداخته است. آمارتیا سن نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «سودگرایی و رفاه‌گرایی» به تفصیل در مورد نتیجه‌گرایی بحث می‌کند و سودگرایی را به نحوی مورد انتقاد قرار می‌دهد که به مقبولیت نتیجه‌گرایی هیچ صدمه‌ای وارد نشود.

به نظر راولز، دو مفهوم اصلی در اخلاق، مفاهیم «درست» و «خوب» هستند. ساختار هر نظریهٔ اخلاقی به موجب اینکه چگونه این دو مفهوم را تعریف و به هم مرتبط می‌کنند، تعیین می‌گردد. اما به نظر می‌رسد که ساده‌ترین شیوه برای برقراری ارتباط بین این دو مفهوم، نظریات نتیجه‌گرایانه هستند.

در نظریات نتیجه‌گرایانه، خوب کاملاً مستقل از درست تعریف می‌شود و سپس درست به آنچه باعث افزایش خوب است، تعریف می‌گردد؛ در حقیقت، نهادها و اعمالی درست هستند که بیشتر از هر شقّ مهبیای دیگری (یعنی اعمال و نهادهای دیگری)، بیشترین خیر را فراهم می‌آورند (Ibid, 254).

به نظر راولز، نظریات نتیجه‌گرایانه، گیرایی شهودی عمیقی دارند؛ زیرا ایدهٔ عقلانیت را تجسم می‌بخشند؛ عقلانیت در اخلاق مساوق افزایش خیر می‌باشد. در حقیقت،

وسوسه‌انگیز است که فرض کنیم که برای ما امری بدیهی است که امور به گونه‌ای نظم یافته‌اند که به ایجاد بیشترین خیر سوق دارند (Ibid).

نظریات نتیجه‌گرایانه بسته به اینکه چگونه مفهوم خیر (خوب) را تعریف می‌کنند، انواع مختلفی دارند. اگر خیر را به معنی تحقق تعالی انسان بدانیم، به کمال‌گرایی (Perfectionism) می‌رسیم. اگر خیر را به لذت تعریف کنیم، به لذت‌گرایی و اگر به سعادت تعریف کنیم، به سعادت‌گرایی (Eudaimonism) می‌رسیم. اما راولز، مفهوم خیر را با ارضای خواست‌ها و نیازها، یا بهتر است بگوییم با ارضای خواست‌ها و نیازهای عقلانی یکسان قلمداد می‌کند (Ibid, 255) و تأکید بر همین جنبه است که او را از سودگرایان کلاسیک جدا می‌کند.

آمارتیاسین، نیز به توضیح رفاه‌گرایی و سودگرایی نتیجه‌نگر (Outcome Utilitarianism) می‌پردازد و سپس نشان می‌دهد که ساختار اخلاقی سودگرایی، مشتمل بر این عنصر اصلی، یعنی نتیجه‌گرایی است و این دو با هم به نحوی ترکیب شده‌اند که احکام نتایج را به احکام اعمال مبدل می‌کنند. به عبارت دیگر، حکم‌هایی را که در مورد نتایج می‌شود (نتیجه‌گرایی)، و با در نظر گرفتن عوامل دیگر، نظیر انگیزه‌ها، قواعد، امیال و...، به احکام اعمال سرایت می‌دهند و آنگاه است که می‌توان در مورد درستی و نادرستی اعمال قضاوت نمود. نکته حائز اهمیت این است که سودگرایی نتیجه‌نگر، به خودی خود، اصلی اخلاقی نیست؛ زیرا در مورد درستی یا نادرستی اعمال ادعایی نمی‌کند، بلکه اهمیت اصلی آن از اینرو است که ما را در ارزیابی دقیق نتایج اعمال و وقایع اتفاق افتاده به گونه‌ای یاری می‌کند که در اصل برای هر نوع رویکرد نتیجه‌گرایانه، پایه و مبنای اصلی ارزیابی قلمداد می‌شود (Ibid, 261).

سودگرایی نتیجه‌نگر با همه ساختارهای نتیجه‌گرایانه در ارتباط است. زیرا این ساختارها بر اساس سودگرایی نتیجه‌نگر ارزیابی می‌شوند (که آیا نتایج آنها درست بوده یا نادرست) و این مستقل است از اینکه ما چگونه اعمال را ارزیابی می‌کنیم؛ یعنی خواه به وسیله مقایسه یک عمل با عمل دیگر، خواه مقایسه یک قاعده با قاعده دیگر (Ibid, 279). به عبارت دیگر، نظریات نتیجه‌گرایانه، قبل از انجام گرفتن عمل به ارزیابی نتایج آن می‌پردازند، ولی سودگرایی نتیجه‌نگر، بعد از انجام گرفتن عمل، نتایج آن را می‌سنجد و درستی یا نادرستی آن را مشخص می‌کند.

سودگرایی نتیجه‌نگر، نیز به «رفاه‌گرایی» (Welfarism) و «رتبه‌بندی مجموع» (Sum-Ranking) تقسیم می‌شود. رفاه‌گرا مدعی است که خوبی نتیجه، نهایتاً به سودهای شخصی برآمده از آن نتیجه، وابسته است و در رتبه‌بندی مجموع، شیوه مناسب ترکیب سودهای شخصی، در ارزیابی خوبی نتایج، به وسیله جمع نمودن و افزایش سودهای شخصی میسر است (Ibid).

با این حساب، جامع‌ترین ساختار نتیجه‌گرایانه، ساختاری است که با ترکیب همه تأثیرات گوناگون و مختلف و با در نظر گرفتن آنها، نتیجه‌ای را برگزیند که بر اساس سودگرایی نتیجه‌نگر، بهترین نتیجه ممکن باشد.

آنچه تا به حال بحث و بررسی شد، تفاسیر و تحلیل‌هایی از نظریه نتیجه‌گرایی به طور کلی بود. اما نتیجه‌گرایی، به دو شاخه نتیجه‌گرایی عمل‌نگر و نتیجه‌گرایی قاعده‌نگر نیز تقسیم می‌شود. نتیجه‌گرایی عمل‌نگر و نتیجه‌گرایی قاعده‌نگر، در اینکه اعمال را باید براساس نتایج و پیامدهای آنها ارزیابی کرد، توافق دارند؛ اما در اینکه معیار اصلی ارزیابی چه می‌تواند باشد، اختلاف دارند. بر اساس نتیجه‌گرایی عمل‌نگر، داوری و ارزیابی شخص فاعل یا قضاوت خود فرد، ملاک تعیین‌کننده درستی یا نادرستی عمل است. اما بر اساس نتیجه‌گرایی قاعده‌نگر، این اصول و قواعد کلی هستند که تعیین می‌کنند که انجام دادن کدام عمل، درست است. از جمله نتیجه‌گرایان عمل‌نگر می‌توان به جرمی بنتام و جی. جی. سی. اسمارت و از جمله نتیجه‌گرایان قاعده‌نگر می‌توان به ریچارد بی. برنت اشاره کرد.

شرح وظیفه‌گرایی

واژه وظیفه‌گرایی را نخستین بار، جرمی بنتام در کتاب خود، *وظیفه‌گرایی یا علم اخلاق*^۷، مطرح کرد. واژه انگلیسی "Deontology"، ترکیبی است از "Deonto" به معنای «تکلیف» یا «وظیفه» و "Logos" به معنای «شناخت» (Alexander, 2007, 1).

در اخلاق هنجاری، نظریات وظیفه‌گرایانه در مقابل نظریات نتیجه‌گرایانه قرار می‌گیرند. در حالی که نتیجه‌گرایی، اعمال درست را براساس نتایج خیر مشخص و معین می‌کند، وظیفه‌گرایی مدعی است که اگر چه نمی‌توان از نتایج و پیامدهای اعمال صرف-نظر کرد. اما ویژگی‌های مهم دیگری نیز وجود دارند که تعیین‌کننده درستی و نادرستی اعمال می‌باشند. در وظیفه‌گرایی، ملاک سنجش افعال اخلاقی، وظیفه است. حقایق

افعال اخلاقی ناشی از یک الزام است؛ الزامی که در خود عمل نهفته است؛ در نتیجه، درستی و نادرستی افعال، برآمده از ذات خود فعل است، یعنی فعل خوب ذاتاً مستحقّ تحسین است و نه به موجب ایجاد نتایج خوب.

تانسجو معتقد است که «میان اخلاق و وظیفه‌گرایانه و نتیجه‌گرایانه یک تفاوت بنیادی وجود دارد: مطابق اخلاق و وظیفه‌گرایانه، ماهیت عمل به خودی خود تعیین‌کننده وضعیت اخلاقی (درستی و نادرستی) عمل است؛ اگر نتیجه‌گرایی ما را به ملاحظه نتایج عمل توصیه می‌کند، اخلاق و وظیفه‌گرایانه ما را به مشاهده خود عمل توصیه می‌کند، بدون توجه به نتایج آن» (Tannsjo, 2002, 56). از سوی دیگر می‌توان گفت که وظیفه‌گرایی مرتبط است با کشف اعمال درستی که شخص باید به منظور فراهم آوردن و ایجاد «خیر و خوبی» انجام دهد. درحالی که نتیجه‌گرایی در درجه اول به تحلیل معنای «خیر و خوبی» می‌پردازد و سپس بیان می‌کند که یک عمل درست، عملی است که «خیر و خوبی» به بار آورد و منتهی به نتایج خوب شود. به عبارت دیگر، ایجاد خیر و خوبی در وظیفه‌گرایی، مؤخر از نفس انجام گرفتن خود عمل به خاطر عمل است و اهمیت چندانی ندارد؛ ولی در نتیجه‌گرایی، ایجاد خیر و خوبی هدفی است که عمل به خاطر آن انجام می‌شود و مقدم بر انجام عمل است.

نظریات وظیفه‌گرایانه، در کل، حائز چند ویژگی می‌باشند:

- ۱- در میان نظریات اخلاقی، به نحو کاملاً واضح و مهمّی تعیین‌کننده وظایف و الزاماتی خاصّ نسبت به دیگران می‌باشند، نظیر وظایف در خانواده.
- ۲- در این گونه نظریات، رفتار اخلاقی درست براساس وظیفه معین می‌شود و رفتاری که خیر را به حدّ اعلی می‌رساند، لزوماً رفتاری اخلاقاً درست قلمداد نمی‌شود.
- ۳- ارزش‌های اخلاقی بنیادی، نظیر خیر آن‌گونه که نتیجه‌گرایان معتقدند، قابل افزایش نیستند. به عبارت دیگر، درستی و نادرستی، خیر و شرّ، باید و نباید و وظیفه ملاکی مطلق برای تعیین اخلاقی بودن اعمال هستند و نمی‌توان آنها را افزایش یا کاهش داد.
- ۴- وظیفه‌گرایان معتقدند که «درست»، به تعبیر راولز، مقدم بر «خوب» است

(Darwall, 2003A, 3).

داروال به طبقه‌بندی بعضی از عمده‌ترین وظایف می‌پردازد (Ibid, 4-5):

- ۱- **وظایف ناظر به نیکوکاری و ضرر نرسانیدن** (Duties of Beneficence and Non-Maleficence): بسیاری از وظیفه‌گرایان مانند نتیجه‌گرایان معتقدند که میان چگونگی تأثیر اعمال ما بر خیر دیگران و آنچه به لحاظ اخلاقی ملزم به انجام دادن آن هستیم، ربطی وجود دارد. از سوی دیگر، صدمه زدن به دیگران از سود نرساندن بدتر است و عمداً ضرر زدن نیز بدتر است از ضرر غیر عمدی.
- ۲- **وظایف ناظر به مراقبت‌های خاص** (Duties of Special Care): والدین ملزمند که در درجه اول به فکر رفاه خانواده و فرزندان خود باشند و این توجه، مقدم است بر وظیفه نیکوکار بودن نسبت به دیگران به نحو عام. به همین منوال، پزشکان یا آموزگاران در قبال میزان رفاه پزشکی و آموزشی بیماران و دانش‌آموزان خود متعهد هستند.
- ۳- **وظایف ناظر به صداقت و وفاداری** (Duties of Honesty and Fidelity): اعمالی نظیر دروغ‌گویی یا نقض عهد و پیمان هیچ‌گاه الزام‌آور نخواهند بود (یعنی ما هیچ وظیفه‌ای نسبت به انجام آنها نداریم)؛ اما درستکاری و وفاداری از جمله اعمال الزام‌آوری هستند که در روابط شخصی میان دوستان، عشاق و همسران و... باید سر لوحه عمل قرار بگیرند.
- ۴- **وظایف ناشی از رفتار گذشته فاعلان و مخاطبان** (Duties Deriving from "Agents and Patients" Past Conduct): فاعل مقصر کسی است که به دیگران صدمه زده است و لذا مدیون آنها می‌باشد و باید خطای خود را جبران کند. مخاطب قدرشناس کسی است که از سود و نفعی که از ما برده است، قدردانی کند. مخاطب شایسته نیز کسی است که باید به خاطر اعمال گذشته‌اش مورد ستایش قرار گیرد و ارج و مقام او حفظ شود.
- ۵- **وظایف ناظر به همکاری متقابل و بازی منصفانه** (Duties of Reciprocity and Fair Play): کسی که به میل خود یک همکاری سودمندانه را می‌پذیرد، در روابط متقابل بین او و همکارش، همواره هر دو باید وظایفی را نسبت به یکدیگر رعایت کنند. قراردادگرایان (Contractualists) این وظیفه را یک وظیفه بنیادی و منشاء همه وظایف دیگر می‌دانند؛ اما از نظر شهودگرایان، چنین وظیفه‌ای صرفاً وظیفه‌ای مستقل و مهم در میان سایر وظایف است.

۶- سایر وظایف ناظر به عدالت (Further Duties of Justice): وظایفی که تحقق بخش عدالت هستند، از روابط سیاسی به دست می‌آیند، نظیر برابری همه شهروندان. همه ما وظیفه داریم که از نظم سیاسی کنونی حمایت کنیم و به حفظ حقوق بنیادی و نائل شدن به عدالت توزیعی یاری رسانیم.

۷- وظایف ما نسبت به سایر گونه‌های زنده (Duties to Other Species): ما نه تنها نسبت به انسان‌های دیگر وظایف متعددی داریم، بلکه تکالیفی خاص نیز نسبت به حیوانات داریم. زیرا آنها با ما و ما با آنها در یک دنیا و در یک حیات مشترک هستیم. اگر چه آنها تکالیفی نسبت به ما به عنوان انسان ندارند، ولی غرایز طبیعی آنها به گونه‌ای آنها را در انجام یک سلسله از اعمال روزانه‌شان هدایت می‌کند که ممکن است به نفع یا ضرر انسان باشد.

جیمز فیزر، نظریات وظیفه‌گرایانه را به چهار دسته رویکرد اصلی تقسیم می‌کند (Fieser, 2006, 6-7):

۱- دسته نخست را فیلسوف آلمانی قرن ۱۷، ساموئل پوفندورف^۱ مطرح کرده است. او نظریات وظیفه‌گرایانه را تحت سه عنوان طبقه‌بندی می‌کند:

الف: وظایف ما نسبت به خداوند. در خصوص وظایف ما نسبت به خداوند، او مدعی است که دو نوع وظیفه وجود دارد: ۱- وظیفه عملی پرستش خداوند؛ ۲- وظیفه نظری آگاه بودن از وجود و ذات خداوند.

ب: وظایف ما نسبت به خودمان. در خصوص وظایف نسبت به خودمان نیز دو نوع وظیفه وجود دارد: ۱- وظایف نفسانی، یعنی پرورش مهارت‌ها و استعداد‌های ذاتی خودمان؛ ۲- وظایف جسمانی، یعنی ضرر نزدن به جسم و بدن‌مان، مانند پرهیز از ضرری که ممکن است از طریق شکم‌پرستی و مستی به خودمان برسانیم و همچنین خودکشی نکردن.

ج: وظایف ما نسبت به دیگران. پوفندورف وظایف ما نسبت به دیگران را به دو دسته وظایف مطلق که برای همه الزامی‌اند و وظایف مشروط که نتیجه قرار داد بین انسان‌ها هستند، تقسیم می‌کند: ۱- وظایف مطلق: بی‌احترامی نکردن به دیگران، برابر تلقی کردن همه انسان‌ها و به دیگران خیر رساندن؛ ۲- وظایف مشروط: شامل انواع مختلف عهد و پیمان، که اصلی‌ترین آنها وفای به عهد و میثاق با دیگران است.

۲- دومین رویکرد وظیفه‌گرایانه به اخلاق، نظریهٔ حقوق (Rights Theory) است. حقوق و وظایف آنچنان با هم مرتبط‌اند که حقوق هر شخصی دال بر وظایف اشخاص دیگر است. برای مثال، اگر من از کسی پول طلبکار باشم، در واقع، این حقی برای من است و او وظیفه دارد که بدهی‌اش را به من بپردازد. این را می‌توان، همبستگی حقوق و وظایف نیز نامید. اولین و مؤثرترین شرح و بیان از نظریهٔ حقوق را نزد جان لاک^۹ می‌یابیم. او مدعی است که قوانین طبیعت ما را ملزم می‌کنند که به زندگی، سلامت، آزادی و دارایی‌های دیگران آسیب نرسانیم. به عقیدهٔ لاک، اینها حقوق طبیعی‌ای هستند که از جانب خداوند به ما عطا شده‌اند. بعد از لاک، تامس جفرسون^{۱۰}، قائل به سه حق بنیادی برای افراد بشر شد: زندگی، آزادی و تعقیب سعادت. او معتقد است که دیگر حقوق ما از این سه حق استنباط می‌شوند.

۳- سومین نظریهٔ اصلی در حوزهٔ وظیفه‌گرایی را فیلسوف آلمانی قرن ۱۸، ایمانوئل کانت، مطرح کرده است. تحت تأثیر پوفندورف، کانت می‌پذیرد که ما نسبت به خودمان و دیگران وظایفی اخلاقی داریم، نظیر بسط استعدادها و وفای به عهد. به هر حال، کانت استدلال می‌کند که تنها یک اصل اساسی وجود دارد که تمام وظایف خاص و جزئی ما را در بر می‌گیرد. آن اصل، اصل بسیط و بدیهی عقل است که او آن را «امر مطلق» می‌نامد. کانت بین اوامر مطلق و مشروط تمایز قائل می‌شود. اوامر مشروط وابسته به امیال شخصی هستند و در مقابل آنها، امر مطلق بدون توجه به امیال شخصی، اعمال را الزام‌آور می‌کند.

۴- چهارمین رویکرد وظیفه‌گرایانه را دبلیو.دی. راس مطرح کرده است. راس استدلال می‌کند که وظایف ما «بخشی از سرشت بنیادی جهان هستند» و از سوی دیگر، بر وظایف در نگاه نخست تأکید می‌ورزد. راس، فهرستی از وظایف را به دست می‌دهد که معتقد است عقاید اخلاقی واقعی ما را منعکس می‌کنند. علاوه بر این، او موقعیت‌هایی را ذکر می‌کند که در آن موقعیت‌ها ما باید از بین دو وظیفهٔ متناقض، یکی را برگزینیم. طبق نظر او، ما به طور شهودی در خواهیم یافت که کدام یک از این وظایف، وظیفهٔ واقعی ما هستند و در واقع، موظف به انجام دادن آن هستیم.

اما پالمر معتقد است که ریشهٔ نظریات وظیفه‌گرایانه، بر خلاف گفته‌ی فیزر، نه به پوفندورف، بلکه به سقراط حکیم بازمی‌گردد؛ «سقراط در دفاعیات و رسالهٔ کراتون به

گونه‌ای ظاهر می‌شود که می‌توان او را اولین وظیفه‌گرا دانست. به گفته سقراط، همانگونه که یک شهروند از منافع حکومت بهره‌مند می‌شود، باید از قوانین آن نیز پیروی کند؛ گر چه مردم کاملاً حق تغییر قوانین را دارند، این کار نیز باید در چارچوب قانون انجام گیرد و به هر حال، قانون نقض نمی‌شود. نباید اجازه دهیم که قانون نقض شود. در این راه باید حتی عواطف و احساسات را کنار گذاشت. پس یک عمل به این دلیل صواب خواهد بود که با برخی اصول یا قواعد مستقلاً معتبر، منطبق است و صواب بودن هرگز به نتایج آن عمل بستگی ندارد» (پالمر، ۱۳۸۵، ۱۹۱ و ۴۷).

استیون داروال^{۱۱} تقریر خاصی از وظیفه‌گرایی به دست می‌دهد. او از جمله کسانی است که وظیفه‌گرایی را به طور منطقی و بنیادی مورد بحث قرار داده است. طبق نظر او، «نتیجه‌گرا معتقد است که فاعل باید آنچه را که بهترین حالت‌ها و آثار را پدید می‌آورد، انجام دهد. ارزش ملازم اینگونه حالات و آثار کاملاً مستقل از هر رابطه‌ای با فاعل است و در واقع، فاعل‌ناگر یا فاعل‌نامحور (Agent-Neutral) است. به عبارت دیگر، حالات و آثار ارزشمند ذاتاً شامل عملی می‌شوند که ارزش آن مستقل از عمل خود فاعل می‌باشد، یعنی بی‌ارتباط با عمل فاعل است؛ برای مثال، وفای به عهد ذاتاً ارزشمند است، ولی ارزشمندی آن کاملاً مستقل از عمل فاعلی است که به عهد خود وفا می‌کند» (Darwall, 2003A, 144).

پس «نتیجه‌گرایی، نظریه‌ای فاعل‌نامحور (بی‌طرف) از درستی است. نظریات وظیفه‌گرایانه، بر خلاف نظریات نتیجه‌گرایانه، با محوریت فاعل (یا به عبارت صحیح‌تر، فعل فاعل) شکل می‌گیرند. آنها اغلب شامل اصولی می‌شوند که فاعل‌محور (Agent-Centered) هستند. برای مثال، نظریه وظیفه‌گرایانه ممکن است شامل وظایف در نگاه نخست وفای به عهد باشد و این کاملاً متفاوت است با اینکه وفای به عهد را یک چیز ذاتاً ارزشمند بدانیم (بر اساس نتیجه‌گرایی). حکم یا دستور در نگاه نخست به حفظ وعده (وفای به عهد)، حکمی است که بر اساس آن افراد باید به وعده‌های خود وفا کنند و نه اینکه حالات و آثار ذاتاً خوب را با وفای به عهدشان ایجاد نمایند» (Ibid).

در حقیقت، داروال بر آن است که با توجه به محتوای نظریه «درستی»، تمایزی را بین نظریات نتیجه‌گرایانه و وظیفه‌گرایانه مطرح کند. بر این اساس، نظریه‌ای نتیجه‌گرایانه خواهد بود، اگر و تنها اگر درستی عمل را براساس اینکه آیا عمل مورد نظر باعث افزایش نتایج خوب شده است یا نه، تعیین کند؛ در غیر این صورت، نظریه‌ای

وظیفه‌گرایانه است. بنابراین روشن است که بر اساس این تمایز، نتیجه‌گرایی، تنها شامل نظریات نتیجه‌گرایانه عمل‌نگر می‌شود. مطلب دیگری که باید به آن اشاره شود این است که نظریات وظیفه‌گرایانه ممکن است شامل اصولی باشند که فاعل‌محور نیستند، از قبیل اصل در نگاه نخستِ جلوگیری از ضرر. در حقیقت، چنین اصولی می‌توانند با داشتن نظریه‌ای مناسب درباره‌ی خوبی، بخشی از نظریه‌ی نتیجه‌گرایی باشند.

داروال معتقد است که «نوع نگاهی که به نتیجه‌گرایی ختم می‌شود، با نگاه بیرونی (Outside) به فاعل اخلاقی، همراه با توجه به ارزش ذاتی آثار و نتایج، آغاز می‌گردد؛ سپس در جنبه‌ی درونی (Inside) آن اندیشه می‌کند و نخست با نظریه‌ی عمل درست و بعد از آن با نظریه‌ی رفتار اخلاقی به انجام دادن این کار مبادرت می‌ورزد. اعمال درست هستند، اگر باعث افزایش آثار و نتایج شوند. یک منش اخلاقی خوب است، اگر به طور فزاینده‌ای باعث افزایش آثار خوب شود یا شاید اگر مورد ستایش قرار بگیرد، باعث افزایش آثار خوب شود» (Ibid, 127). به نظر داروال

در این روند از بیرون به درون، اعمال طبیعتاً در نقطه‌ی میانی قرار دارند. آنها متأثر از علل درونی هستند، ولی کاملاً مستقل از انگیزه یا علت درونی خاص خود هستند. بنابراین ویژگی مشخص نظریات نتیجه‌گرایانه این است که آنها بخشی از نظم بیرونی عینی هستند؛ آنها تا حدی شکل‌دهنده و ایجادکننده آثار و نتایج می‌باشند. اعمال هم دارای جنبه‌ی بیرونی و هم دارای جنبه‌ی درونی هستند. در نتیجه می‌توان گفت که رویکرد نتیجه‌گرایانه به اخلاق، نوعی نظریه‌ی اخلاقی از بیرون به درون (Outside-In) است (Ibid, 128).

بر خلاف نظریات نتیجه‌گرایانه، «نظریات وظیفه‌گرایانه، نظریه‌هایی فاعل‌محور هستند که اعمال را از درون به بیرون (Inside-Out) ارزیابی می‌کنند (یعنی در ارزیابی اعمال، نیت و قصد فاعل در انجام فعل اهمیت دارد). بنابراین هر شخص (فاعل)، مسئول رفتار اخلاقی خویش است. اگر ما رفتار اخلاقی را از بیرون به درون کاوش کنیم، بنیاد و اساسی برای ارزیابی اعمال داریم که آثار و نتایج ارزشمند است؛ آنچه برای ما اهمیت خواهد داشت، آثار و نتایجی هستند که عمل واقعاً ایجاد می‌کند. اما اگر رفتار اخلاقی را از درون به بیرون کاوش کنیم، تمرکز ما بیشتر بر اصول، ملاحظات یا دلایلی خواهد بود که اشخاص باید در انجام دادن یا انتخاب عمل همواره مدنظر داشته باشند» (Ibid, 130-1).

وظیفه‌گرایی، مانند نتیجه‌گرایی، به دو شاخه وظیفه‌گرایی عمل‌نگر و وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر تقسیم می‌شود. در اکثر متون و مباحث اگر از وظیفه‌گرایی به طور عام سخنی گفته می‌شود، عمدتاً وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر مراد است و حاکی از این می‌باشد که اگر وظیفه را همواره قاعده‌ای مشخص و تعیین کند، ارجح است از اینکه افراد بدون هیچ قواعد و مقرراتی به وظایفی که تشخیص می‌دهند، عمل کنند و باعث به وجود آمدن تعارض میان وظایف شوند. از جمله وظیفه‌گرایان عمل‌نگر می‌توان به ریچارد پرایس و ایچ. ای. ریچارد و از جمله نظریات وظیفه‌گرایانه قاعده‌نگر می‌توان به نظریه امر الهی، نظریه اخلاقی کانت و نظریه اخلاقی دلبیو. دی. راس اشاره کرد.

بررسی رابطه وظیفه‌گرایی با نتیجه‌گرایی

الف: بیان مسئله

پس از شرح نظریات وظیفه‌گرایانه و نتیجه‌گرایانه در دو قسمت قبلی، برآنیم تا نشان دهیم که اگرچه ظاهراً نظریات وظیفه‌گرایانه با نظریات نتیجه‌گرایانه، که توجه به نتیجه و پیامد عمل را بر توجه به انگیزه و نیت فاعل رجحان می‌دهند، در تقابل است اما نتیجه‌گرایی هم همواره توجه به وظیفه و تکلیف را مدنظر قرار می‌دهد. در حقیقت، یکی از مباحث عمده فلسفه اخلاق جدید، بحث و بررسی در مورد چگونگی تلفیق این دو نظریه است. تلفیق این دو نظریه، رویکرد نسبتاً جدیدی است که در حوزه فلسفه اخلاق پدیدار شده و اندیشمندان و فیلسوفان این حوزه را تا حدودی به خود مشغول داشته است. ما می‌توانیم با تلفیق دقیق این دو نظریه بسیاری از ایرادات و انتقادات وارد بر آنها را پاسخ گوئیم.

بنابراین این عقیده که نظریات وظیفه‌گرایانه و نتیجه‌گرایانه در تقابل با هم قرار دارند، عقیده‌ای درست به نظر نمی‌رسد و طرفدار چندانی نخواهد داشت. پس کاملاً موجه نخواهد بود که ما این دو نظریه را ضرورتاً مقابل هم بدانیم. برای مثال، اسکنلان معتقد است که حقوق بشر، که عمدتاً به عنوان مفهومی وظیفه‌گرایانه مطرح می‌شود، تنها با ارجاع به نتایج چنین حقوقی است که می‌تواند به درستی توجیه شود (See: Scheffler, 1988, 74-92)؛ و یا دلیل نازیک دال بر اینکه هر نظریه‌ای که اساساً نتیجه‌گرایانه باشد، می‌تواند الزامات یکسویه غیر قابل نقضی را متحد کند (مانند وظیفه‌گرایی)، بعضی از اعمال مجاز و اخلاقی فاعلان را محدود می‌نماید (Ibid, 134-141). به عبارت دیگر،

همانگونه که وظیفه‌گرا همواره الزاماتی را برای خود معین و مقرر می‌کند و عمل به چنین الزاماتی را وظیفه خود می‌داند و برای او مهم نیست که چنین الزاماتی از سوی دیگران رعایت شوند یا نشوند، نتیجه‌گرا نیز می‌تواند الزامات یکسویه غیرقابل نقضی را معین و مقرر کند که سبب شوند که اعمال مجاز و اخلاقی فاعلان نه تنها با توجه به نتایج و پیامدهای آن اعمال، بلکه همچنین با توجه به چنین الزاماتی محدود شوند.

اگرچه بر اساس نگاه سنتی به این دو نظریه، یعنی رویکرد قائلین به تعارض و اختلاف مبنایی نتیجه‌گرایی با وظیفه‌گرایی، می‌توان گفت که آنها در بسیاری از نقاط کلیدی و اساسی با هم اختلاف دارند، خود این تعارض از سوی دیگر سبب شد تا اخلاق‌دانان معاصر نظیر هر، اسکنلان، نازیک و ... در فکر تلفیق و ترکیب این دو دسته از نظریات باشند. اگرچه سابقه نتیجه‌گرایی نسبت به وظیفه‌گرایی در فلسفه اخلاق بیشتر است و بر آن تقدم دارد، اما به دیده نظریه‌پردازان معاصر که مدعی حل تعارض این دو دسته از نظریات هستند، و حتی کسی همچو فرانکنا می‌کوشد تا آنها را در یک نظریه واحد با هم جمع کند. این دو نظریه پا به پای هم در طول تاریخ فلسفه اخلاق گام برداشته‌اند و با قائل شدن به اینکه این دو نظریه نیز نقاط همپوشان فراوانی دارند، می‌توان قائل به این شد که تعارض بین آنها تا حدودی ظاهری و صوری است و بر اثر بعضی افراطها و تفریطها به وجود آمده است؛ نگاه قائلین به تقابل ظاهری این دو نظریه را می‌توان نگاه جدید به این دو دسته از نظریات دانست. بنابراین حداقل می‌توان گفت که اعتقاد به تقابل بین این دو نظریه اعتقادی جزمی است و باید تاحدی رابطه بین این دو نظریه را با احتیاط و تأمل بیشتری بررسی نمود. شاهد این مدعا مقاله‌ای است که هر در کتاب خود، *طبقه‌بندی فلسفه اخلاق*^{۱۲}، به بحث و بررسی سودگرا بودن کانت اختصاص داده است. هر در این مقاله پرسشی را مطرح می‌کند و به بررسی آن می‌پردازد؛ اما به هیچ وجه پاسخی قطعی به آن نمی‌دهد. آن پرسش این است که «آیا کانت می‌توانست یک سودگرا باشد؟» (Hare, 1997, 147). او سپس بیان می‌کند که «یک پاسخ واضح به این پرسش، این عقیده جزمی است که کانت و سودگرایان در فلسفه اخلاق در دو نقطه مقابل هم ایستاده‌اند. به عبارت دیگر، کانت را نمی‌توان در زمره سودگرایان قرار داد. چرا که دیدگاه وظیفه‌گرایانه او در تقابل با اخلاق سودگرایانه است؛ اما شاید بتوان شواهد و دلایلی را در آثار و نوشته‌های کانت یافت که حاکی از

نگرش نتیجه‌گرایانه او باشند» (Ibid). با این حال، در ارائه تفسیر نتیجه‌گرایانه از فلسفه کانت باید بسیار محتاط بود. چرا که نمی‌توان به نحو معقول و بی‌تناقضی از «نتیجه‌گرایی» کانت در اخلاق سخن به میان آورد.

بنابراین ما در ادامه به بررسی دلایلی می‌پردازیم که بر اساس آنها، تقابل بین این دو نظریه، صرفاً صوری و ظاهری خواهد بود.

ب: دلایل

دلیل اول: از دید یک سودگرا، کاردرست کاری است که بیشترین و سودمندترین خیر را برای نوع بشر به ارمغان بیاورد و این خود نوعی اذعان به یک وظیفه است. پس نتیجه‌گرا همواره به طور ضمنی به یک وظیفه‌گردن می‌نهد و آن، انجام دادن عملی است که بیشترین سود را به بیشترین افراد برساند. این عقیده را فرانکنا نیز تأیید نموده است (ن.ک.به: فرانکنا، ۱۳۷۶، ۱۰۲-۹۹).

از سوی دیگر، همان‌گونه که پالمر نیز اذعان می‌کند، «بر اساس خودگرایی که شاخه‌ای از نتیجه‌گرایی است، هر کس وظیفه دارد به گونه‌ای عمل کند که خیر یا رفاه بلندمدت خود را به حداکثر برساند؛ تنها تکلیف و وظیفه خودگراها در خدمت نفع شخصی بودن است» (پالمر، ۱۳۸۵، ۷۱).

در اصل، هر نوع نظریه نتیجه‌گرایانه آنچه را درست و اخلاقی می‌داند، به طور ضمنی، قائل به این است که انجام گرفتن آن از سوی فاعلان، نوعی عمل به وظیفه و تکلیف است.

دلیل دوم: هر نوع نظریه قاعده‌نگر، همواره با مشکل تعارض قواعد روبه‌رو است. نظریه وظیفه‌گرایی نیز همواره با مسئله تعارض قواعد مواجه است. اگر بتوان وظیفه‌گرایی را به نحو مناسبی با نتیجه‌گرایی ترکیب کرد، مسئله تراحم یا تعارض حل خواهد شد و بنابراین در موقع بروز تعارض یا تراحم میان تکالیف، عملی که نتیجه یا پیامد بهتری دارد، انجام می‌شود. سیجویک و رشدال نیز این دیدگاه را که وظیفه‌گرایی باید با نتیجه‌گرایی تکمیل شود، تأیید نموده‌اند (رک: فرانکنا، ۱۳۷۶، ۲-۷۱). بنابراین وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی نقش مکمل یکدیگر را بازی می‌کنند.

دلیل سوم: در *دائرة المعارف فلسفی* پل ادواردز مقاله‌ای وجود دارد تحت عنوان «تاریخ فلسفه اخلاق» که نویسندگان آن، کای نیلسون و رازیل آبلسون، به معرفی نظریات اخلاقی پرداخته‌اند. دلیل سوم ما، دایر بر اینکه نتیجه‌گرا همواره به طور ضمنی به نوعی وظیفه‌گردن می‌نهد، برگرفته از قسمتی از این مقاله است (See: Edwards, 1967, 81). در این قسمت که به نظریه سودگرایی اختصاص یافته است، نویسندگان از چگونگی پیوند میان تمایل به لذت شخصی و تمایل به لذت عام در نظریه اخلاقی جرمی بنتام و ج. ا. میل بحث می‌کنند.

در زنجیره استدلال بنتام حلقه مفقودی وجود دارد که نمی‌توان آن را در محدوده روانشناسی مبتنی بر لذت‌طلبی بنتام جبران کرد و آن، حلقه‌ای است که باید هنگام اقدام به فعلی تمایل به لذت شخصی را با تمایل به لذت عام و شامل، یعنی لذت دیگران، پیوند دهد. آیا تمایل به لذت دیگران حاکم مقتدری است که طبیعت، ما را زیر سلطه آن قرار داده است؟ در این صورت، تمایل به لذت شخصی نمی‌تواند چندان عالی باشد و در غیراین صورت، بر چه اساس ما ملزم هستیم تا در پی لذت دیگران (لذت عام و شامل) باشیم؟

میل نیز به قرابت میان نفع شخصی و جمعی قائل است. اما این سؤال را بدون پاسخ رها می‌کند: چرا در مواردی که اختلاف بین این دو نفع بروز می‌کند، انسان باید نفع عمومی را بر نفع خصوصی ترجیح دهد؟ میل در پاسخ به این پرسش، جوابی نمی‌دهد؛ تنها بیان می‌کند که «باید او را بستاییم».

در نظریه بنتام و میل، این حلقه مفقوده و پیونددهنده نفع شخصی و همگانی «وظیفه» است. به عبارت دیگر، فاعل وظیفه دارد که در هر عمل خود همواره نه تنها نفع شخصی، بلکه نفع همگانی را نیز مدنظر قرار دهد و به انجام عملی مبادرت ورزد که باعث افزایش خیر همگانی، از جمله خیر خودش شود.

دلیل چهارم: فاعلی را فرض کنید که در آن واحد با دو عملی مواجه است که هر دو عمل وظیفه او هستند؛ اما او در آن واحد نمی‌تواند مطابق هر دو وظیفه عمل کند و مجبور است که یکی از آن دو را انتخاب کند و بر اساس آن عمل کند. از سوی دیگر، او می‌داند که علی‌رغم اینکه هر دو عمل وظیفه او هستند، یکی از آن دو، نتایج و پیامدهای بهتری نسبت به دیگری دارد. برای مثال، فاعل با دو عمل «الف» و «ب»

مواجهه است که هر دو عمل وظیفه‌ او هستند؛ با این تفاوت که عمل «الف» به ۱۰۰۱ واحد خوبی و عمل «ب» به ۱۰۰۰ واحد خوبی منتهی خواهد شد. بنابراین معقول خواهد بود که فاعل عملی را برگزیند که نتایج و پیامدهای بهتری نسبت به دیگری دارد، علاوه بر اینکه وظیفه او نیز هست. پس، وظیفه‌گرا با انتخاب عمل «الف» نه تنها بر وظیفه خود تأکید می‌کند، بلکه معقول بودن نظریه خود را نیز به اثبات می‌رساند.

حال فاعلی دیگر را فرض کنید که در آن واحد با دو عملی مواجه می‌شود که نتایج و پیامدهای هر دو یکسان هستند؛ به عبارت دیگر، مقدار خیر و خوبی ناشی از آنها به یک اندازه است. اما یکی از آن دو عمل نیز وظیفه او می‌باشد. برای مثال، فاعل با دو عمل «الف» و «ب» مواجه است که هر دو عمل، ایجاد کننده ۱۰۰۰ واحد خوبی می‌باشند؛ اما عمل «الف» نه تنها ۱۰۰۰ واحد خوبی ایجاد می‌کند، بلکه وظیفه و تکلیف اخلاقی فاعل نیز می‌باشد. بنابراین معقول خواهد بود که فاعل عملی را برگزیند که اگرچه دارای نتایج و پیامدهای یکسانی در مقایسه با عمل دیگر است، وظیفه او نیز هست. پس، نتیجه‌گرا با قرار گرفتن در چنین موقعیتی، برای اثبات معقول بودن نظریه خود باید عمل «الف» را برگزیند.

بدین ترتیب، می‌توان گفت که وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی نه تنها معقول بودن نظریه مقابل خود را اثبات می‌کنند- آنچنان که وظیفه‌گرا در انجام عملی که نتایج بهتری دارد و نتیجه‌گرا در انجام عملی که وظیفه اوست، به اثبات رسانیدند- بلکه هر کدام از این دو نظریه برای معقول نشان دادن نظریه خود باید به نظریه مقابل تمسک می‌جوید. در واقع، این دو نظریه در موقعیتهای پیچیده، نظیر تعارض قواعد، می‌توانند مکمل یکدیگر در تعیین عمل درست و اخلاقی باشند.

نتیجه

بر اساس این دلایل، برای یک وظیفه‌گرا سخت خواهد بود که توجه به نتیجه یک عمل را کاملاً انکار کند و همچنین برای یک نتیجه‌گرا نیز دشوار است که در انجام دادن افعال اخلاقی وظیفه خود را فراموش کند و تنها به انجام عملی مبادرت ورزد که نتایج و پیامدهای بهتری دارد. اگر بر اساس معیارهای وظیفه‌گرایانه کشتن یک انسان بی‌گناه یا خلف وعده اخلاقاً نادرست است، نمی‌توان انکار کرد که نادرستی این اعمال نه تنها

ناشی از این است که هیچ‌کدام وظیفه یک فاعل نیست، بلکه نتایج چنین اعمالی نیز سهم بسیار مهمی در تعیین نادرستی آنها دارد. همان طور که در دلایل آمد، اگر چه ظاهراً نگاه نتیجه‌گرا به نتایج و پیامدهای اعمال است، واضح است که او نیز انجام دادن عملی را که بهترین نتایج را برای بیشترین افراد دارد، وظیفه اخلاقی خود قلمداد می‌کند. با وصف این حال، در تلفیق این دو نظریه باید کاملاً احتیاط کرد. هر دو نظریه را می‌توان در دیدگاه‌های اخلاقی متفاوت فیلسوفان مشاهده نمود؛ اما واضح است که هر کدام از این دو نظریه در دیدگاه‌های اخلاقی فیلسوفان قلمرو جداگانه و خاص خود را دارند. اگر انسان‌های تحصیل کرده و عاقل، همه این گونه نظریات اخلاقی را بیاموزند و در جای مناسب و مطابق شرایط بر اساس آن عمل کنند، تا حدود زیادی از خطا به دور خواهند بود. به عبارت دیگر، در ذهن چنین کسانی اگر هر نظریه اخلاقی به مانند نرم افزاری نصب گردد و هرگاه بر اساس شرایط و موقعیتی که به آنها نیاز داشتند، بتوانند نرم افزار را اجرا کنند و مطابق آن عمل نمایند، از خطاهای احتمالی به دور خواهند بود. در حقیقت، هیچ کدام از این نظریات را نه می‌توان به طور کامل کنار گذاشت و نه می‌توان به عنوان نظریه‌ای مطلق و کاملاً درست پذیرفت. این شرایط و موقعیت‌ها هستند که ایجاب می‌کنند که فاعل باید بر اساس کدام نظریه عمل کند و کدام را برگزیند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- G. E. M. Anscombe (1919-2001) - فیلسوف انگلیسی.
- ۲- Philip Pettit - استاد فلسفه سیاسی در دانشگاه پرینستون.
- ۳- Derek Parfit (1942-) - فیلسوف انگلیسی.
- ۴- P. Railton (1950-) - فیلسوف امریکایی.
- ۵- J. Rawls (1921-2002) - فیلسوف و اخلاق‌دان انگلیسی.
- ۶- Amartya Sen (1933-) - فیلسوف و اقتصاددان هندی.
- 7- Bentham, Jeremy (1834), *Deontology or the Science of Morality*.
- ۸- S. Pufendorf (1632-1694) - فیلسوف، اقتصاددان و تاریخ‌دان آلمانی.
- ۹- J. Locke (1632-1704) - فیلسوف انگلیسی.
- ۱۰- T. Jefferson (1743-1836) - فیلسوف آمریکایی.
- ۱۱- Stephen Darwall (1950-) - فیلسوف و اخلاق‌دان امریکایی.
- 12- Hare, R. M. (1997), *Sorting Out Ethics*.

منابع

۱. پالمر. مایکل. (۱۳۸۵)، *مسائل اخلاقی*، ترجمه علیرضا آل‌بویه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
۲. فرانکنا. ویلیام کی. (۱۳۷۶)، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، انتشارات طه، چاپ اول.
3. Alexander, L. and Michael M. (accessed on: Nov 21, 2007), "Deontological Ethics", *Stanford Encyclopedia*, PP. 1-90, <http://plato.stanford.edu/entries/ethics-deontological>.
4. Andrew L. (accessed on: 21 April 2010), "Teleology", *Wikipedia*, PP. 1-45, <http://en.wikipedia.org/wiki/Teleology>.
5. Anscombe, G. E. M. (1958), "Modern Moral Philosophy", *Philosophy*, 33(124).
6. Darwall, Stephen(ed.) (2003), *Deontology*, First edition, London: Blackwell Publishing.
7. ---- (ed.) (2003), *Consequentialism*, First edition, London: Blackwell Publishing.
8. Gibbard, A. & P. Railton (ed.) (1997), *Moral Discourse and Practice*, First edition, New York: Oxford University Press.
9. Edwards, Paul (Editor in Chief) (1967), *Encyclopedia of Philosophy*, 8 Volumes in 4, First edition, New York: Macmillan Publishing.
10. Fieser, James (2006), *Ethics*, UTM, [Http://WWW.UTM.Edu/~jfieser/](http://WWW.UTM.Edu/~jfieser/).
11. Hare, R. M. (1997), *Sorting Out Ethics*, First edition, Oxford: Clarendon Press.
12. Scheffler, Samuel (1988), *Consequentialism and Its Critics*, First edition, New York: Oxford University Press.
13. Tannsjö, Torbjörn (2002), *Understanding Ethics*, First edition, Edinburg: Edinburg University Press.